

افسانه ای که مدعیان تشیع به آن معتقدند!

نویسنده: علی حسین امیری

منبع: [/http://islamtxt.net](http://islamtxt.net)

یکی از بزرگترین علل اختلاف و تفرقه میان مسلمین در واقع افسانه شهادت حضرت فاطمه است که دجال صفتان و منافقین آنرا اختراع و متاسفانه مدعیان تشیع بدین افسانه معتقدند و هر سال برای این افسانه دهه عزاداری برپا می کنند و در مجالس خویش به لعن و نفرین می پردازند تا بدینوسیله چشم انگلیس و اسرائیل را روشن سازند، بگذریم....
و اما بررسی ادعای دکانداران تفرقه جو:

در ابتدا باید گفت روایات مورد استناد علمای شیعه از چند حالت زیر خارج نیستند:

- 1- در روایت تنها تهدید به آتش زدن خانه شده نه اینکه این کار واقعا انجام شده باشد.
- 2- روایت مذکور جزو اخبار واحد بوده نه اخبار متواتر.
- 3- روایت مورد استناد جزو اخباری بوده با سلسله اسناد ضعیف و نه صحیح.
- 4- روایت از کتب طراز اول اهل سنت همچون صحیحین نبوده است. (مثلا از کتاب الامامه و السیاسه بوده که منسوب به دینوری است و مملو از اشتباهات و خطاها و افسانه هاست) و اما علمای شیعه برای اثبات چنین موضوع مهمی می بایست به روایاتی متواتر با اسنادی صحیح استناد کنند که در ضمن تمامی ادعاهای ایشان را نیز اثبات نماید، یعنی 3 ادعای مهم (بخوانید 3 دروغ شاخدار) زیر را داشته باشد:

1- سقط جنین

2- سوزاندن و آتش زدن خانه (یا درب خانه)

3- شهادت حضرت فاطمه زهرا در اثر این هجوم

ولی متاسفانه علمای مدعی تشیع تا کنون موفق به اثبات این موارد نشده اند و برای همین این موضوع تفرقه انگیز نزد اهل سنت یک قصه و افسانه بیش نیست و اهل سنت وقت خود را صرف چنین موارد بی اهمیتی نمی کنند و بجای بر پایی دهه های فاطمیه و خوشحال کردن دشمنان اسلام، وقت خویش را صرف خواندن آیات قرآنی و یادگیری بهتر قرآن و سنت می کنند. در اینجا به بررسی برخی کتب اهل سنت می پردازیم که مراجع مدعی تشیع برای اثبات این افسانه بدانها استناد می کنند تا متوجه شوید این مراجع از صبح تا شام به چه روایاتی دلخوش هستند:

ابن قتیبه در (الامامه و السیاسه) طبرانی در (التاریخ)، ابن عبدربه در (العقد الفرید) ابن بکر الجوهر در (السقیفه) به نقل از (شرح نهج البلاغه)، مسعودی در (مروج الذهب)، شهرستانی

در (الملل و النحل) و ابو منحف در (اخبار السقیفه) و البته تمامی اینها به جز طبری، نمی‌تواند حجت باشد. هیچ کدام از مذکورین (جز طبری) و کتاب‌های آنان قابل احتجاج نیستند، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب (السقیفه) نزد اهل سنت ارزش و اعتباری ندارد، بلکه او شیعی است که شیخ خودشان جناب طوسی او را در (الفهرست) (110) ذکر کرده است و خوئی در (معجم رجال الحدیث) از او نقل نموده است و درباره او گفته است (پس وثاقت این مرد ثابت نشده است) و در این صورت حتی نزد خود شیعیان قابل احتجاج نیست و این علاوه بر فقدان کتاب او جز از طریق ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه که آن نیز نزد اهل سنت بی اعتبار است، راهی برای اثبات روایت مذکور نیست.

اما مسعودی نگارنده (مروج الذهب) او نیز شیعی و معتزلی است و حافظ نیز در (لسان المیزان) (224/4-225) بر او تصریح نموده و می‌گوید: (و کتاب‌های او بی اعتبار است و او شیعی و معتزلی است) و آیا چنین فردی برای اهل سنت حجت است؟؟ و وضعیت او همچون ابن ابی الحدید است [1] و مانند مسعودی و بلکه از او واهی تر است و در مورد اخبار سقیفه باید گفت: ابو منحف ناشی لوط بن یحیی است و ذهبی در (المیزان) (419/3-420) او را ذکر کرده و گفته است: اخبار او بیهوده گویی است و قابل اعتماد نیست، ابو حاتم و دیگران نیز او را متروک الحدیث دانسته‌اند و دارقطنی گفته او ضعیف الحدیث است و ابن معین می‌گوید: (اهل ثقه نیست و مره گفته که قابل سخن نیست و ابن عدی می‌گوید: شیعی است و این خبری که ذکر کرده است از اختراع و افتراهای آنان است.)

اما العقد الفرید اثر ابن عبد ربه مالکی در این گونه اخبار نمی‌توان بر آن تکیه کرد و علاوه بر اینکه اسناد روایات را نقل نمی‌نماید، کتابی است ادبی که حجتی برای اثبات اخبار در آن نیست و جز افراد خوار و کم مایه بر اینگونه کتاب‌ها استناد نمی‌نمایند.

اما کتاب الامامه و السیاسه که آنرا به ابن قتیبه نسبت داده‌اند و عدم ارزش علمی آن روشن است و دلایل متعددی وجود دارد، اول: کسانی که زندگینامه ابن قتیبه را ذکر کرده‌اند آنرا در میان آثار او ذکر نکردند، اما قاضی ابوعبدالله توزی معروف به ابن شباط در فصل دوم از باب چهل و سوم در کتاب (صله السما) از آن نقل نموده است،

دوم: کتاب بیانگر این است که نگارنده آن در دمشق بوده است و حال ابن قتیبہ از بغداد جز به دینور بیرون نرفته است، سوم: کتاب مذکور از ابولیلی روایت می‌کند و ابولیلی سال (5148) شصت و پنج سال قبل از ابن قتیبہ در کوفه قاضی بوده است، چهارم: مؤلف الامامہ و السیاسہ فتح اندلس را از زنی نقل کرده که خود او را دیده است و حال فتح اندلس 120 سال قبل از تولد ابن قتیبہ بوده است، پنجم: نگارنده کتاب فتح مراکش توسط موسی بن نصیر را ذکر می‌نماید، در حالی که این شهر توسط یوسف بن تاشفین پادشاه مراطین در سال 455 هـ بنا شده است و ابن قتیبہ در سال 276 هـ وفات نموده است.

ششم: هیچ یک از نویسندگان شرح حال عبدالله بن مسلم بن قتیبہ، در فهرست تصانیف وی نام کتاب الامامہ و السیاسہ را ذکر نکرده‌اند که از آنجمله می‌توان به کتابهای ذیل اشاره کرد: وفیات الاعیان (وفیات الاعیان، ج 3، ص: 42-43، شماره شرح حال: 328، دار صادر بیروت) تألیف شمس الدین احمد بن خلکان (متوفی 681 هـ.ق) بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة (، ج 2، ص: 63-64، شماره شرح حال 1444، المكتبة العصرية، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم) تألیف جلال الدین، عبدالرحمن سیوطی (متوفی 911 هـ.ق) الوافی بالوفیات (صفدی، الوافی بالوفیات، ج 17، ص: 607-609، شماره شرح حال: 516، دار النشر فراوز شتاینر بفسبادن، 1411 هـ 1991 م) تألیف صلاح الدین بن اَبیک صفدی (متوفی 764 هـ.ق) تاریخ بغداد (بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، ج 10، ص: 170، شماره شرح حال: 5309، المكتبة السلفية) تألیف ابوبکر، احمد بن علی بغدادی متوفی (463 هـ.ق)

دکتر یوسف علی طویل، محقق و پژوهشگر کتاب عیون الاخبار در مقدمه کتاب مذکور می‌گوید: علما در انتساب کتاب الامامہ و السیاسہ تردید دارند و دلیلشان آن است که هیچ یک از مؤرخان و نویسندگان مشهور در فهرست تصانیف ابن قتیبہ کتاب الامامہ و السیاسہ را ذکر نکرده‌اند (ابن قتیبہ، عیون الاخبار، مقدمه ص: 33، دار الکتب العلمیة، 1406 هـ 1985 م) هفتم: دوزی DOZY - معتقد است که الامامہ و السیاسہ نه قدیمی است و نه صحیح، زیرا حاوی اشتباهات تاریخی و روایات خیالی و غیرمعقول است. از این رو انتساب چنین تصنیف ضعیفی به ابن قتیبہ ممکن نیست. خاورشناس معروف هاماکر می‌گوید و دوزی نیز با او موافق است که این کتاب و کتابهای تاریخی امثال آن که جنبه حماسی دارند و در ایام جنگهای صلیبی برای انگیزتن حماسه در روح مسلمانان تألیف شده‌اند تا آنان را متوجه قهرمانیهای اجدادشان سازند. (ر.ک عنان، محمد عبد الله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس،

ج 1، ص: 21، ترجمه: عبد الحمید آیتی، چاپ اول، زمستان 1366، چاپ موسسه کیهان)

هشتم: مستشرق معروف بروکلیمان Brakeman می گوید: کتاب الامامه و السیاسه را به ابن قتیبه نسبت داده اند. در حالی که دی گوی DEGEIE می گوید: کتاب الامامه و السیاسه در مصر یا در مغرب و در زمان ابن قتیبه تصنیف شده است و قسمتی از آن کتاب از تاریخ ابن حبیب مأخوذ شده است. (تاریخ الادب العربی، ج: 2، ص: 220) و در دائرة المعارف الاسلامیة نیز آمده است: این کتاب را به ابن قتیبه نسبت داده اند در حالیکه دی گوی DE GEIE ترجیح می دهد که مصنف آن مردی مصری یا مغربی و معاصر ابن قتیبه بوده است. (الشنتاوی، احمد، زکی خورشید، ابراهیم، دائرة المعارف الاسلامیة (1/262) دار المعرفة بیروت) و جالب تر از همه آنکه نویسندگان دائرة المعارف بزرگ اسلامی که به کوشش 227 نفر از محققان و اساتید بنام کشورمان گردآوری شده است در فهرست تصانیف ابن قتیبه چنین مرقوم می دارند: کتابهایی که انتسابشان به ابن قتیبه قطعاً یا به احتمال قوی مردود است:

1- الالفاظ المغربیة باللقاب المعربیة، که نسخه ای از آن در جامعه القرویین فاس موجود است، (کوکت، همان 162)

2- الامامة و السیاسة که بارها به چاپ رسیده، از جمله در 1957 م در قاهره و نیز در 1985 م به کوشش طه محمد زینی. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص: 459، چاپ اول تهران 1369 شمسی) لذا نمی توان نظرات متعدد پژوهشگران را بخاطر نقل نام کتاب الامامة و السیاسة در معجم المطبوعات العربیة و المعربیة که یوسف الیان سرکیس (محققان و نویسندگان مقاله ی دردانه ی کوثر و یورش به خانه وحی نام یوسف الیان سرکیس را اشتباها الیاس سرکیس نقل کرده اند) در آن فهرست کتابهای چاپ شده عربی و عجمی را نام برده و درباره ی کتاب مزبور هیچ گونه اظهار نظری نکرده (ر.ک. سرکیس، یوسف الیان، معجم المطبوعات العربیة و المعربیة، ج 1، ص: 212-211 مکتبة ثقافة الدینیة) مردود دانست که در آن صورت ما نیز گرفتار احساسات و تعصب شده ایم.

و در حقیقت انگیزه ی واقعی در تألیف کتاب الامامة و السیاسة آن است که محمد عزه دروزه، دانشمند معاصر مصری می گوید: تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات الامامة و السیاسة آشکارا به چشم می خورد. و به احتمال قوی این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه

فاطمه وعلی (رضی الله عنهما) با ایمان تر، منزّه تر و خردمند از آن بوده‌اند که بر خلاف مصالح مسلمانان به پا خیزند و عمر بزرگ تر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه (رضی الله عنها) دست یازد. (دروزه، محمد عزة، تاریخ العرب فی السلام، ص: 21، بیروت المكتبة المصرية)

جالب است که مراجع مدعی تشیع برخی از مطالب این کتاب را قبول ندارند و فقط مواردی که با سلايق ایشان منطبق است قبول می کنند و بقیه را رد می کنند، مطالبی مانند افسانه مسخره عشق یزید به ارنب و اینکه امام حسین زودتر او را می گیرد و یزید کینه امام را به دل می گیرد و... معلوم است نویسنده مجهول این کتاب به افسانه سرایی های عجیب و غریب و محیرالعقول علاقه داشته که جریان حمله به خانه حضرت فاطمه را هم تحت تاثیر اندیشه های غالیان در آن آورده است.

و اما از دیگر کتب مورد استناد مراجع شیعه در این زمینه شهرستانی در (الملل و النحل) است و عملاً آنرا در (73/1) در حاشیه همان فصل به نقل از ابراهیم بن سیار نظام در مسأله یازدهم از مسائلی که به معتزله اختصاص داده آورده است که در واقع همان تمایل او به شیعه‌گری و بیراه گفتن به صحابه است و شهرستانی برخی از اباطیل و اختراعات او را نقل نموده، از جمله افترای او بر حضرت عمر رضی الله عنه که ایشان تهدید به سوزاندن خانه حضرت علی رضی الله عنه کرده است، سپس شهرستانی (74/1): می گوید: و دیگر توهین‌های فاحش در مورد صحابه..... و این قول از شهرستانی به وضوح معلوم می‌سازد که شهرستانی به آن حادثه باطل اقرار ننموده، بلکه تنها افتراهای نظام را نقل کرده و سپس همه آنها را انکار نموده است، پس هر کس وانمود نماید که شهرستانی به آن حادثه و افتراها اقرار نموده آیا کسی در کذب و دجال صفتی وی شک می‌ورزد؟

تنها کتابی که بیشتر سزاوار دقت است طبری است: طبری (202/3) با اسناد از زیاده بن کلیب روایت نموده که عمر بن خطاب به منزل علی آمد و طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین حضور داشتند و گفت: سوگند به خدا یا اینکه بیعت می‌کنی یا خانه را بر شما می‌سوزانم، باید گفت: این سخن از لحاظ اسناد و سند آن باطل است و ثابت شده نیست، اما از نظر اسناد آن او زیاد بن کلیب ابو محشر کوفی است و دارای مشکل است زیرا زیاد این را بیان نموده حداقل به بیان دو راوی که ممکن بوده که آن حادثه را شاهد بوده باشند پرداخته

است، و زیاد از طبقه ششم روایت بوده که در سال 120 هـ از دنیا رفته است و لذا انقطاع فاحش در اسناد آن موجب ضعف آن می‌گردد و سند آن دارای نکارت است، زیرا با احادیث صحیح ثابت شده پیرامون بیعت زبیر و تمام مهاجرین با ابوبکر و تبعیت آنان در ابتدای امر از ابوبکر در تعارض می‌باشد و علاوه بر این با احادیث پیرامون بیعت بدون اکراه حضرت علی هم در مخالفت می‌باشد. (در ضمن همانطور که در ابتدای مقاله ذکر شد اینها همگی تهدیدی بیش نبوده‌اند و آن 3 مورد مهم مورد ادعای شیعیان نیز در آن نیست و از آن چیزی به دست نمی‌آید) مغرضان اتحاد اسلامی سرشان را می‌کنند در لابه لای کتب روایی تا بلکه بتوانند موردی را برای تفرقه زدن پیدا کنند، ولی خوشبختانه اهل سنت همیشه عاقلانه رفتار می‌کنند و توجهی به این افکار پوچ و عقاید تفرقه انگیز نمی‌کنند و همیشه در تلاش بوده‌اند تا جماعت مسلمین را حفظ کنند و بطور قطع همیشه دست حق یاور ایشان است و خداوند حامی جماعت مسلمین است و از آن طرف نیز همیشه پیروان تفرقه، رسوا و ذلیل می‌شوند و اگر چند سالی قدرت و حکومت در دست فقیهان ایشان باشد، اینها مایه خرسندی نبوده و نیست و مسلما حامیان تفرقه و ظلم و شرک پابرجا نخواهند ماند و تاریخ انقضاء ایشان نیز فرا می‌رسد.

[1] - ابن ابی الحدید دانشمندی سنی مذهب نبوده و بیشترین مذهبی که برای او ذکر کرده‌اند، همان معتزلی است. ابن ابی الحدید مذهب کلامی و اعتقادی خویش را در شرح نهج البلاغه به صراحت اعلام می‌کند و از شیفتگی‌اش به اعتقادات معتزله بغداد پردهبر می‌دارد. با وجود این درباره گرایش مذهبی او آرای متناقضی بیان شده است. چنانکه برخی از اهل سنت مانند ابن کثیر او را شیعه غالی یا شیعه معتزلی دانسته‌اند و برخی از شیعیان او را مغرض و متعصب در آرای اهل سنت دانسته‌اند، با وجود این که گرایش به تشیع در شرح نهج البلاغه آشکار است، اما مطالب فراوانی نیز در سازگار آن هست که با عقاید شیعیان درباره امامت و مسائل تاریخی پس از رحلت پیامبر نیست. ابن ابی الحدید در سرتاسر کتابش به معتزلی بودن خویش و اعتقاد به درستی خلافت اقرار می‌کند و بزرگان معتزله را شیوخ خویش خلفای سه گانه پیش از حضرت علیمی خواند. او در مقدمه شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که تمام بزرگان و اساتید معتقدند بیعت با خلیفه اول، صحیح و شرعی بوده و برای بیعت نصی از طرف رسول خدا وجود نداشته است، بلکه به اختیاری بوده است که به طریق اجماع و غیر اجماع به عنوان طریقی برای اثبات

امامت شناخته می‌شود. سپس او به بحث تفصیل می‌پردازد. برخی از نویسندگان به نقل از یوسف بن یحیی صنعانی، ادیب قرن یازدهم و دوازدهم هجری (م 1121 هـ) نوشته‌اند که ابن ابی الحدید معتزلی جاحظی بوده‌است. اما خلاصه ای از عقاید معتزله به این شرح است: زیدیه در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند و گفتند با وجود شخص فاضل و برتر تعیین شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است. به همین دلیل با بودن علی بن ابیطالب که فاضل تر از دیگر صحابه پیغمبر بود، ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند، امام می دانستند و می گفتند امامت مفضول بنا بر مصالحی جایز است، بیشتر معتزله زیدی مذهب بودند، از این جهت غالب ایشان قائل به امامت مفضول شدند (خاندان نوبختی ص 57) و از جمله ایشان ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه است که در فاتحه آن کتاب می گوید: الحمد لله الذی..... قدم المفضول علی الافضل لمصلحه اقتضاها التکلیف. یعنی: سپاس خدایی را که.... برتری داد مفضول را بر افضل به جهت مصلحتی که تکلیف (بندگان) اقتضای آنرا داشت. (شرح نهج البلاغه، طبع مصر 1965، ج 1 ص 3) مشخص است که این از عقاید اهل سنت نیست و اهل سنت ابوبکر را فاضل می دانند و اعتقاد به چنین امری را طعن در انتخاب مهاجرین و انصار می دانند و البته در موارد دیگری نیز با معتزله اختلاف دارند.